

دیده و ریاست مرزبان که کجا که کجا
 شده راه را که از خندان شمشیر و طی
 دی که شمشیر بر درون دیگه با کشت
 خاک شده دیده بخنده و عده دیده بخند
 صد و سیصد صاحب نخل است او را
 نخل لطف بجای دیگر نیست او را
 و که خاصیت عمر گذار نیست او را
 چشمش جابجا نبوی دیگر نیست او را
 پند تلخ که از دور دل جای گرفت
 زانکه از دور کف شیرین پسر نیست او را
 قاشق کج بقا وقت بعین اثر ما
 دره آدوه صفا نیست ز تخم ما
 دور باد آفت سسکه کفر پیمان ما
 تا و تا قازیم پیر شه از نشما
 نوح یک جزیه می بچه صد از ما
 باله و پیر سوخته در بای تو در ما
 جای این ناف کشای ز که آفر خسته
 که مظهر شد از انفس تو کاشانه ما
 سابقه آرد در زلفک شه بجای ما
 کله دیو در میدان کند که هست
 آن نرنگ در بیکه و قوج مست کن چنان
 آورد آری زلف جو باغ حسن را
 طایر و سوز طوطی جان جلوه میکند
 کای و پشاز و کز با ده صبور ح
 خورشید را فرخنده از کسرام ما
 زرش سپهر قلا حسن آیام لام ما
 که کوش زمانه کسرت انتقام ما
 حس و بلند قامت طوی غلام ما
 از فن این همای آند بدان ما
 بنگر و طیف و سخن دور و شام ما
 جای

جای دو صد آند شیرین شکر شکست
 خامش با طوی بیشترین کلام ما
 من که خدمت کرده ام زمانه در نشام
 تا خدمت نارنج با سفای شتر از پاره
 رند و صفت عمار و طوی خود بدم
 شیخ شکر جوی عمارت عاقلان کهن
 ی که راهی فی صید کوه چون سنگین
 محتسب و رشع می از حدتجا و زویند
 هر کس از قشام فطرت قسمه خود بافتند
 زهد و روزان جاده سالوس و جای بیام را
 مساجد حل شود مشله ما
 در راه طلب با به کعبه چو باشد
 این هرزه در ایام دوران در آید
 بشویند سیاه از سیب زلف تو کردیم
 زه از دل ما شعله با رخ ناله آتش
 مارانکه از روی تو آینه است که هر چند
 جای طایر و دست و وصلش که بر فرست
 تحصیل چنین منفعت از حوصله ما
 خدام از شوق کم جان و شاکار انجا
 که از ریوخته اولاک شوم شاکار انجا
 بر کجا جلوه کنند از بیجا اولاک انجا
 میرویم ز سر لایعش که میروم ناز